

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

Formulation of Jurisprudential Rules Governing Spousal
Relations in *Sūrat al-Aḥzāb*

Author: Maryam Esmaeli Parzan

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2025.248444.3793>

صورت‌بندی قواعد فقهی حاکم بر روابط زوجین در سوره مبارکه احزاب

نویسنده: مریم اسماعیلی پرزان

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2025.248444.3793>



Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and not modified. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, reviewers, and editors are expected to observe and uphold.

Formulation of Jurisprudential Rules Governing Spousal Relations in *Sūrat al-Aḥzāb*

Maryam Esmali Parzan • Research Scholar, Research Center for Jurisprudence and
Humanities, Imam Reza Seminary Higher Education Institute, Qom, Iran.
m.esmaeli0621@gmail.com

Abstract

Context & Objective: Islamic family law jurisprudence is based on foundational propositions that guide the development of legal norms in matters of spousal relations. The Qur'anic text, particularly *Sūrat al-Aḥzāb*, plays a significant role in shaping these principles. This study seeks to identify and formulate the jurisprudential rules derived from this surah, examining their role in classical Islamic legal theory and their reflection in contemporary statutory frameworks. The central question is how *Sūrat al-Aḥzāb* provides a jurisprudential basis for regulating marital relations within both traditional and modern legal systems.

Method & Approach: This research employs a doctrinal method with an analytical approach, focusing on textual interpretation of verses from *Sūrat al-Aḥzāb*. Authoritative juristic sources are examined to support the interpretive conclusions, and jurisprudential rules are extracted through systematic reasoning (*istinbāṭ al-aḥkām*). The study also conducts a comparative legal analysis to trace the manifestation of these rules within the Iranian Civil Code, highlighting the continuity and transformation of Islamic legal norms in a modern legal context.

Findings: The analysis identifies four core jurisprudential rules grounded in *Sūrat al-Aḥzāb*: (1) the wife's lack of unilateral authority to dissolve the marriage except in defined cases [*'adam ṭakhyīr az-zawjah fī inḥilāl an-nikāḥ binafsihā illā fī mawārid khaṣṣah*]; (2) the requirement for a divorce to be conducted in a fair and graceful manner [*sirāḥun jamīl*]; (3) the permissibility of a permanent marriage contract without stipulating a dowry [*'adam ishtirāṭ wujūd al-mahr fī al-aqd ad-dā'im*]; and (4) the obligation of justice in the division of marital rights among



multiple wives [*wujūb al-‘adl fi al-qism bayna az-zawjāt*]. These rules are not only embedded in the Qur’anic text but are also substantiated by juristic consensus and interpretive tradition across major schools of Islamic law. Their presence in the Iranian Civil Code confirms the active role of Qur’anic jurisprudence in shaping statutory law and guiding judicial decisions in cases where explicit legislation is lacking.

Conclusion: The study demonstrates that the formulation of jurisprudential rules based on *Sūrat al-Aḥzāb* contributes to the systematic development of Islamic family law. By connecting traditional exegesis with the structural requirements of contemporary legal systems, particularly in the context of Iranian legislation, these rules serve both doctrinal and practical functions. Their codification fosters legal coherence and offers a basis for judicial consistency in areas where written statutes may be silent or ambiguous.

Keywords: Jurisprudential Rules, Marital Relations, *Sūrat al-Aḥzāb*.



صورت‌بندی قواعد فقهی حاکم بر روابط زوجین در سوره مبارکه احزاب

مریم اسماعیلی پیرزان * پژوهشگر پژوهشکده فقه و علوم انسانی، موسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا علیه‌السلام، قم، ایران.
m.esmaeli0621@gmail.com

چکیده

قواعد فقه در حوزه حقوق خانواده، گزاره‌های عمومی هستند که بنیان اصلی بسیاری از ضوابط حقوقی این حوزه را تشکیل داده‌اند. از جمله این قواعد می‌توان به «عدم تخییر الزوجه فی انحلال النکاح بنفسها إلا فی موارد خاصه»، «سراح جمیل»، «عدم اشتراط وجود المهر فی العقد الدائم»، و «وجوب العدل فی القسم بین الزوجات» اشاره کرد که از مهم‌ترین قواعد فقهی حاکم بر روابط زناشویی در نظام اسلامی به شمار می‌آیند. جستار پیش‌رو، با روش توصیفی تحلیلی، قواعد مذکور را به‌طور خاص با استناد به آیات سوره مبارکه احزاب، و با توجه به دیگر منابع اصیل فقهی مورد بررسی قرار می‌دهد. چگونگی انعکاس این قواعد در مواد قانون مدنی ایران، به‌عنوان پیوندی میان فقه اسلامی و حقوق ایران، مورد تحلیل قرار گرفته است. صورت‌بندی قواعد فقه و شناسایی بستر کاربرد آن‌ها، نه تنها امکان ضابطه‌مندسازی فقه را فراهم می‌آورد، بلکه زمینه لازم برای وحدت رویه قضایی در موارد فقدان نص قانونی را نیز تدارک می‌کند.

واژگان کلیدی: قواعد فقه، روابط زوجین، سوره احزاب.

مقدمه

بخش عمده‌ای از احکام شرعی هم در حیطه ظواهر و اعمال خارجی و هم در ساحت‌های واقعی و معنوی، در قرآن کریم نهفته است. این آیات در بستر موضوعات گوناگون زندگی انسانی جای گرفته‌اند که از جمله آن موضوعات، مسئله خانواده است که به‌عنوان یکی از پایه‌های بنیادین جامعه اسلامی، دارای جایگاه بسیار مهمی است. این موضوعات با عنوان «آیات الاحکام» شناخته می‌شوند و شامل مجموعه‌ای از احکام فقهی و تکالیف عملی هستند که بر تمام زمینه‌های زندگی انسان اسلامی سایه افکنده‌اند.

وقتی حکمی شرعی به‌گونه‌ای کلی و عام بیان شود که بتواند به تعداد زیادی از موارد و مصادیق خاص اطلاق شود، آن را قاعده فقهی می‌نامند. قواعد فقهی گزاره‌هایی هستند متضمن حکم شرعی که دارای شمولیت وسیعی هستند و هم ابعاد عبادی و هم معاملی زندگی مسلمانان را دربرمی‌گیرند.

مسئله مهمی که در این میان مطرح است، این است که هرچه بیشتر بتوانیم قواعد فقهی را از نصوص قرآنی و روایی استخراج کنیم، به همان اندازه می‌توانیم در حل مشکلات فقهی و حقوقی جزئی بدون نیاز به اجتهاد مستقیم به نتیجه برسیم. به بیان دیگر، در صورت کشف قواعد فقهی از آیات قرآنی، تنها لازم است که موضوع مسئله تحت یکی از قواعد کلی قرار گیرد و بدون اینکه وقت زیادی صرف کنیم یا نیاز به اجتهاد مستقل داشته باشیم، با تطبیق موضوع بر حکم کلی، پاسخ مسئله را استنتاج کنیم. بنابراین، ضروری است که فقه از حالت «مسئله‌محور» بودن خارج و به مجموعه‌ای از قواعد کلی تبدیل شود؛ یعنی ضروری است تا مسائل فراوانی را ذیل قاعده واحدی جمع کنیم و آن قاعده را در اختیار مکلفان قرار دهیم؛ البته برای درک بهتر نحوه کاربرد قاعده، می‌توان چند مثال را به‌عنوان مصادیق عملی برای آن ذکر کرد تا طریق تطبیق کلی بر جزئی را فراگیرد تا پس از آن، شخص بتواند قاعده را به‌صورت کامل درک کند و در موارد جدید نیز به کار گیرد.

سوره احزاب یکی از سوره‌های مبارکه قرآن کریم است که دارای ۷۳ آیه است و به موضوعات گوناگونی می‌پردازد از جمله واقعه خندق و رویدادهای تاریخی، احکام خاص مرتبط با پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله)، مذمت رسوم جاهلیت نظیرظهار و فرزندخواندگی و احکام مرتبط با آن، نکوهش منافقان و خط‌مشی‌های غلط آنان و احکام فقهی در زمینه‌های مختلف نظیر حفظ

عفت، حجاب، معاد.

هدف اصلی این پژوهش آن است که چه قواعد فقهی را می‌توان در زمینه روابط زوجین از سوره احزاب استخراج کرد؟ هریک از این قواعد بر چه ادله و مستنداتی استوار است و چه تطبیقات فقهی و حقوقی در نظام خانوادگی اسلامی و حتی حقوق مدنی دارند؟ در این راستا، نویسنده به کشف و استخراج چند قاعده فقهی بنیادین و مهم از آیات این سوره پرداخته و هریک را با توجه به منابع قرآنی، روایی و فقهی مورد واکاوی و تحلیل قرار داده است.

قواعد فقهی استخراج‌شده از سوره مبارکه احزاب به‌ویژه در زمینه روابط زوجین می‌تواند به‌عنوان مبنای عملیاتی در تنظیم و مدیریت خانواده‌های اسلامی استفاده شود. این قواعد از جمله «عدم تخییر الزوجه فی انحلال النکاح بنفسها الا فی موارد خاصه»، «سراح جمیل»، «عدم اشتراط وجود المهر فی العقد الدائم» و «وجوب العدل فی القسم بین الزوجات» نه تنها چهارچوب‌های حقوقی را برای حفظ حقوق زوجین فراهم می‌آورند، بلکه با ایجاد الگوهای رفتاری و اخلاقی در روابط زناشویی، به تقویت بنیان خانواده کمک می‌کنند. به‌کارگیری این قواعد در رویه‌های قضایی و مشاوره‌های خانوادگی می‌تواند به حل اختلافات، حفظ تعادل و ایجاد فضای سالم در خانواده‌ها منجر شود. همچنین، با توجه به انعکاس این قواعد در مواد قانون مدنی ایران، امکان هم‌راستایی فقه اسلامی و حقوق مدنی فراهم می‌آید که موجب تسهیل در فرایندهای قانونی و حقوقی می‌شود.

۱. قاعده اول: لا خيار للزوجه فی انحلال النکاح بنفسها الا فی موارد خاصه

۱.۱. مضمون قاعده

در نظام حقوق خانوادگی اسلامی، نکاح به‌عنوان بنیان زندگی زناشویی و پیمان محکمی میان زن و شوهر تعریف شده است که انحلال آن تنها در چهارچوب ضوابط و مقررات شرعی میسر می‌شود. این انحلال می‌تواند از طریق «طلاق» یا «فسخ» صورت گیرد؛ هرچند که هر دو محدودیت‌های خاص خود را دارد و نمی‌توان آن‌ها را به‌صورت کلی و بدون لحاظ ضوابط شرعی و حقوقی تعمیم داد.

قاعده «لا خيار للزوجه فی انحلال النکاح بنفسها الا فی موارد خاصه» بیان می‌کند که زن بدون سبب شرعی و به‌صرف اختیار خود، حق فسخ یا انحلال عقد نکاح را ندارد.

طلاق به‌عنوان روش عمده انحلال نکاح محسوب می‌شود. در فقه اسلامی، طلاق موضوعی

ایقاعی است که تنها با اراده مرد واقع می‌شود و واگذاری این حق به زن به صورت مستقل و بدون مجوز شرعی خاص مشروعیت ندارد و به اراده و اختیار او نهاده نشده است.

«فسخ» در لغت به معنای نقض، شکستن و ابطال است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص. ۴۵) و در اصطلاح فقهی به عنوان یکی از طرق و اسباب انحلال و فروپاشی معامله تلقی می‌شود (عبدالمنعم، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص. ۴۲) که به موجب آن، یکی از طرفین می‌تواند از روی اختیار عقد را به هم بزند.

روایات متعددی از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) وجود دارد که نشان می‌دهند فسخ نکاح فقط در صورت وجود یکی از اسباب مثبت نظیر خیار تخلف از وصف، وجود عیب در یکی از طرفین، تدلیس یا فریب (طوسی، ۱۴۱۸ق، ج ۷، ص ۴۲۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص. ۲۰۷) مشروعیت پیدا می‌کند و می‌تواند توسط حاکم و با رعایت شرایط خاص انجام شود (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۰، صص. ۳۱۸، ۳۷۶، ۳۴۱ و ۳۸۰).

یکی از اجماعات منقول از شیخ طوسی در کتاب مبسوط آن است که «النکاح لا یدخله خیار المجلس و لا خیار الشرط» (موسوی روضاتی، ۱۴۳۲ق، ج ۳، ص. ۷۰۳).

سید خویی نیز در کتاب محاضرات فی الفقه الجعفری می‌نویسد «إِنَّ النِّكَاحَ هُوَ إِيجَادُ الْعَلَقَةِ الدَّائِمِيَّةِ بَيْنَ الزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ فِي مُقَابِلِ الْمُتَعَةِ، فَجَعَلَ الْخِيَارَ فِيهِ مُنَافٍ لَذَلِكَ». وی در عدم مشروعیت اقاله در عقد نکاح که به واسطه رضایت طرفینی واقع شود، می‌نویسد «أَنَّ نَفْذَ الشَّرْطِ إِنَّمَا يَكُونُ فِيمَا إِذَا ثَبَتَ جَوَازُهُ فِي حَدِّ نَفْسِهِ، وَ فِي النِّكَاحِ لَمْ يَثْبُتْ ذَلِكَ إِلَّا لِلْقَطْعِ بَعْدَ دُخُولِ الْإِقَالَةِ فِيهِ إِذَا تَرَاضَا بِذَلِكَ وَ مَعَ الشَّكِّ فِي جَوَازِ الْإِقَالَةِ وَعَدَمِهِ، فَمَقْتَضَى الْأَسْتِصْحَابِ بَقَاءُ الْعَلَقَةِ الزَّوْجِيَّةِ وَ عَدَمُ زَوَالِهَا بِالْإِقَالَةِ»؛ نفوذ شرط تنها در مواردی صورت می‌گیرد که جواز آن به طور ذاتی ثابت شده باشد، اما در نکاح، چنین جوازی ثابت نشده است به خاطر اینکه به طور قطع مشخص است که اقاله و توافق دو طرف در آن مطرح نمی‌شود و همچنین اینکه، در صورت شک در جواز اقاله یا عدم آن، مقتضای استصحاب، بقای علقه زوجیت است و اینکه با اقاله این عقد از بین نمی‌رود». سپس می‌افزاید «وَبِعِبَارَةٍ وَأَضَحَةٍ، الْإِقَالَةُ لَا تَكُونُ مُؤَثِّرَةً فِي رَفْعِ الزَّوْجِيَّةِ إِلَّا قَطْعاً وَإِمَّا بِمَقْتَضَى الْأَسْتِصْحَابِ، فَلَا دَلِيلَ عَلَى نَفْذِ جَعْلِ الْخِيَارِ وَ التَّمَسُّكِ بِثُبُوتِ خِيَارِ الْفَسْخِ بِبَعْضِ الْعُيُوبِ قَدْ عُرِفَتِ الْجَوَابُ عَنْهُ»؛ به بیان روشن‌تر، اقاله هیچ‌گونه تأثیری در برطرف کردن رابطه زناشویی ندارد؛ چه به صورت قطعی و چه به مقتضای استصحاب. بنابراین، دلیلی برای نفوذ جعل

خیار (اختیار فسخ) وجود ندارد. همچنین، استناد به وجود خیار فسخ در برخی عیوب، پاسخی بر آن داده شده است که آن را درک کرده‌اید» (خویی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص. ۲۲۲).

این عبارات بیان می‌کند که در فقه امامیه، «خیار فسخ» به صورت مطلق و بدون سبب مشروع برای هیچ‌یک از طرفین به‌ویژه زوجه مورد تأیید و پذیرش قرار نگرفته است؛ زیرا نکاح به عنوان عقد دائمی دارای طیفی از حقوق و تعهدات است که فسخ آن بدون وجود سبب مشروع، مغایر با ماهیت ذاتی نکاح یا مغایر با اصل استصحاب است.

یکی دیگر از طرق انحلال نکاح، تقاضای طلاق خلع است که به موجب آن، در صورتی که زن مایل به ادامه زندگی مشترک نباشد، می‌تواند در مقابل دادن مالی معین به زوج، او را راضی به طلاق کند (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۳، ص. ۲). بنابراین، در فقه اسلامی زوجه دارای حقوق قابل توجهی در عقد و اجرای آن است، لیکن نمی‌تواند به صورت یک‌جانبه و با اتکا به اختیار خود و بدون مجوز شرعی، عقد نکاح را فسخ یا منحل کند.

۲.۱. ادله و مستندات

۱.۲.۱. قرآن کریم، آیه ۲۸ سوره احزاب

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُحِبُّْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا».

این آیه به طور مستقیم همسران پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) را خطاب کرده است و به آن‌ها یادآوری می‌کند که زندگی دنیوی آن‌ها با سایر زنان متفاوت است. آن‌ها باید بین دو راه انتخاب کنند؛ اگر به دنبال لذت‌ها و زینت‌های دنیا هستند، می‌توانند به زندگی با پیامبر خدا پایان دهند، اما اگر خدا، رسول و آخرت را مقصود خود قرار داده‌اند، باید شرایط سخت‌تری را نسبت به سایر زنان تحمل کنند. این آیه در پی واکنش برخی همسران پیامبر نازل شده است که نسبت به ساده‌زیستی در کنار او ناراضی و خواهان تسهیل در زندگی مادی‌شان بودند. خداوند از طریق این آیه، اختیار تصمیم را در دستان خودشان قرار داده است و آن‌ها را بین دنیا و آخرت مخیر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۶، ص. ۴۵۴).

از دیدگاه مفسران، این آیه به منزله استثنای شرعی مطرح است که فقط به پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) اختصاص دارد و از احکام خاصه نبوی شناخته می‌شود و شامل عموم مسلمانان

نمی‌شود (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص. ۱۹۰). مشهور فقهای امامیه نیز بر این نظر هستند که طلاق فعلی است که تنها مرد می‌تواند آن را واقع کند و تفویض و تخییر زوجه برای الزام به عقد زوجیت یا مفارقت و جدایی جایز نیست. به عبارت دیگر، زوج حق ندارد طلاق را کاملاً و به طور مطلق در اختیار زن قرار دهد. در این فرض، در صورتی که زوجه جدایی را انتخاب و اختیار کند، طلاق واقع نمی‌شود (حلی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص. ۳۸۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص. ۸۳؛ نجفی، ۱۴۳۲، ج ۳۰، ص. ۶۷).

دلال متطوقی این آیه نشان‌دهنده خصوصیت نبوی پیامبر اعظم (صلی‌الله علیه و آله) است، لیکن مدلول التزامی آن می‌تواند اساس و بنیانی برای بحث فقهی درباره «اصل اختیار زن در انحلال نکاح» هرچند به طور مشروط فراهم کند. بدین معنا که در شرایط خاص، زن نیز می‌تواند نسبت به انفصال و جدایی اظهار نظر کند، اما نه به گونه‌ای که موجب حق اختیار زن به صورت مطلق برای طلاق شود، بلکه به گونه‌ای که در موارد جنون مرد (نجفی، ۱۴۳۲، ج ۳۲، صص. ۶-۱۰) یا اثبات عسر و حرج زوجه یا بذل فدیة توسط زوجه به زوج و جلب رضایت زوج (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص. ۸۷؛ نجفی، ۱۴۳۲، ج ۱۷، ص. ۵۲۷؛ حکیم، ۱۴۱۰، ج ۲، ص. ۳۰۵) می‌تواند نکاح را بر هم زند و منحل کند.

در نظام حقوقی داخلی ایران نیز مقوله «طلاق توافقی» وجود دارد که اغلب به عنوان مصداقی از طلاق خلع یا مبارات در نظر گرفته می‌شود. ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و ماده ۲۵ قانون حمایت از خانواده، زمینه‌ای برای درخواست طلاق در شرایط خاص فراهم کرده‌اند؛ البته باید توجه داشت که طلاق توافقی در حقوق مدنی، معادل فسخ نکاح نیست. «این طلاق نیز در قالب یک ایقاع (اعلام طلاق توسط مرد) اتفاق می‌افتد. رضایت زن در این فرایند نقشی در ایقاع طلاق ندارد، بلکه در تعیین مسائل مالی و تبعیات طلاق مؤثر است. بنابراین، طبق قاعده فقهی «الطلاق بید من اخذ بالساق»، اراده زوج به تنهایی کافی است تا طلاق واقع شود و مشروط به موافقت یا عدم انصراف زن نیست» (دادنامه دیوان عالی کشور، شماره قطعی: ۹۴۰۹۹۸۸۳۱۲۰۰۰۲۶۸، ۱۳۹۴/۱۰/۲۲، گروه حقوقی شعبه حقوقی دیوان عالی کشور).

۲.۲.۱. روایات

در نظام شریعت اسلامی، اختیار انحلال نکاح به زوج واگذار شده است. این معنا مورد تأیید قاعده

فقهی مشهور نیز هست که تصریح می‌دارد «الطلاقُ بَيِّدَ مَنْ اخَذَ بالسَّاقِ» (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۲۳۴). در وسائل‌الشیعه نیز بابی مستقل با عنوان «ان الطلاق بید الرجل دون المرأة» وجود دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۲، باب ۴۲)؛ چنان‌که در روایتی مرسله از هارون‌بن‌مسلم آمده است که به امام‌صادق (علیه‌السلام) عرض می‌کند که نظر شما درباره مردی که امر همسرش را در اختیار او قرار می‌دهد، چیست؟ فرمود: «ولی الامر من لیس اهلّه و خالف السنّه و لم یجز النکاح» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۳۰).

همچنین، در روایت دیگری از عیص‌بن‌قاسم آمده است که امام‌صادق (علیه‌السلام) در تفسیر آیه فوق فرمودند «إنما هذا شیء کان لرسول الله (صلی‌الله علیه و آله) خاصه أمر بذلک ففعل ولو اخترن أنفسهن لطلقهن»؛ این امر تنها برای رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) است که به آن امر شد و آن را انجام داد و اگر آن زنان خودشان اختیار می‌کردند، قطعاً آن‌ها را طلاق می‌داد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۳۰).

این روایات از حیث سند، مرسله و ضعیف هستند، اما به دلیل مطابقت با قرآن کریم و قبول فقهای امامیه (البته در صورتی‌که قائل باشیم ضعف سند با عمل مشهور فقها جبران می‌شود) تلقی به قبول می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص. ۱۳۳).

۳.۲.۱. سیره عقلا

افزون بر قرآن کریم و روایات، سیره متشرعه و سیره عقلایی بر این است که اصل وضع اختیار انحلال نکاح برای زوجه بدون رضایت زوج امری غیرمقبول و فاقد سابقه در نظام‌های حقوقی عرفی و شرعی است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۶، ص. ۱۳۳). بنابراین، اصل «عدم جواز تخییر زوجه بر انحلال نکاح» مورد اتفاق فقهاست مگر در موارد خاص و مستثنا که شارع مقدس برای زوجه حق انحلال قائل شده است. از جمله آن موارد، طلاق خلع است که زوجه اختیار دارد که با بذل فدیة تقاضای طلاق کند و زوج را راضی به فراق و جدایی کند.

خلع در لغت به معنای کردن و خارج کردن است و در عبارت «خالعت المرأة زوجها» (مخالعة) به این معناست که زن به مرد چیزی فدیة کند تا مرد او را در قبال آن طلاق دهد و او را از خود جدا کند (فیومی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۱۷۸). در اصطلاح فقهی، طلاق خلع عبارت از آن است که زوجه به واسطه کراهت از زوج، مالی را به او می‌دهد تا در قبال آن از قید زوجیت رها شود.

باوجوداین، اختیار طلاق همچنان در دست مرد است؛ چه پیش از طلاق و چه در طول عده، مرد می‌تواند در برابر بذل، زن را طلاق دهد یا ندهد و حتی پس از طلاق در صورتی که زن در بذل خود رجوع کند، مرد حق بازگشت به زوجه را خواهد داشت (طوسی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص. ۱۵۸؛ حلی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص. ۱۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ج ۹، ص. ۲۶؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۷۲۶). قانون مدنی ایران نیز در ماده ۱۱۴۶ طلاق خلع را چنین تعریف کرده است که «طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد، در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد، طلاق بگیرد؛ اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد».

امام صادق (علیه السلام) در روایتی می‌فرماید «إِذَا قَالَتِ الْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا لَا أُطِيعُ لَكَ أَمْرًا وَلَا أُبْرُ لَكَ قَسَمًا وَلَا أَغْتَسِلُ مِنْ جَنَابِهِ وَلَا وَطْنٍ فَرَّاشَكَ وَلَا دَخَلَنَ عَلَيْكَ بِغَيْرِ إِذْنِكَ أَوْ تَقُولَ مِنْ الْقَوْلِ مَا تَتَعَدَّى فِيهِ مِثْلَ هَذَا مُفَسِّرًا أَوْ مُجَمَّلًا أَوْ تَقُولَ لَا أَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ فَيَكُ جَازِلٌ لَهَا أَنْ يَخْلَعَهَا عَلَى مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ مِمَّا أَعْطَاهَا وَغَيْرِهِ يَأْخُذُ مِنْهَا مِنْ ذَلِكَ مَا اتَّفَقَا عَلَيْهِ وَيَخْلَعُهَا وَالْخُلْعُ تَطْلِيقُهُ بَائِنَهُ وَلَا يَسْ لَهَا عَلَيْهَا رَجْعُهُ إِلَّا أَنْ يَتَّفَقَا عَلَى عَقْدِ نِكَاحٍ مُسْتَقْبَلٍ فَتَكُونُ عِنْدَهُ عَلَى مَا بَقِيَ مِنَ الطَّلَاقِ وَذَلِكَ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ»؛ هنگامی که زن به همسرش بگوید امر تو را اطاعت و خواسته‌ات را اجابت نمی‌کنم. پس از جنابت، غسل نمی‌کنم. بستر تو را ترک می‌کنم و بدون اجازه تو بر تو داخل می‌شوم یا هر سخن طولانی یا مختصری بگوید که بیان‌کننده سرکشی زن در برابر همسرش باشد یا آنکه زن بگوید حدود الهی را در مورد تو رعایت نمی‌کنم، مرد می‌تواند با گرفتن مهریه و هر هدیه و بخشش دیگر که هر دو بر آن توافق دارند، زن را طلاق دهد. این نوع از طلاق خلع، طلاق بائن است و مرد نمی‌تواند به زن رجوع کند مگر آنکه عقد نکاح دیگری با رضایت یکدیگر جاری کنند. پس رجوع در دیگر اقسام طلاق برای مرد جایز است و آن است کلام خداوند عزوجل که «وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ» (حسینی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص. ۱۸۲؛ مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۲۶۹).

بنابراین، با تمسک به ادله قرآنی، روایی، سیره متشرعه و سیره عقلا، قاعده عدم جواز انحلال نکاح بدون اراده زوج، اصل مسلم فقهی در باب انحلال نکاح است و زوجه تنها در چهارچوب موارد منصوصه و با تحقق شرایط خاص می‌تواند درخواست انحلال یا جدایی از زوج کند نه آنکه

مستقلاً اقدام به انحلال نکاح کند.

۳.۱. ارتباط با قواعد فقهی دیگر

۱.۳.۱. قاعده نفی ضرر

قاعده عدم جواز تخییر زوجه بر انحلال نکاح که ریشه در آیات، روایات و سیره مسلم فقهی دارد، بر این اصل استوار است که اختیار طلاق به دست مرد است و زن نمی‌تواند بدون مجوز شرعی یا وکالت، مستقلاً اقدام به انحلال عقد نکاح کند. بنابراین، همان‌طور که گذشت، این قاعده یکی از مظاهر تسلط زوج بر انحلال عقد و مبتنی بر احکام امضایی در نکاح است. از سوی دیگر، اقتضا و دلالت قاعده نفی ضرر و ضرار (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص. ۳۴۱) بر آن است که در صورتی که استمرار نکاح برای زن موجب ضرر شخصی، جسمی یا روانی باشد، شارع مقدس نباید چنین ضرری را الزام‌آور و تحمیلی قرار دهد. در چنین حالتی، قاعده اصلی، حق طلاق را به زوج داده است و زوجه حقی بر طلاق ندارد، لیکن قاعده نفی ضرر می‌تواند مجوز دخالت حاکم شرع یا فسخ توسط زوجه باشد. امام خمینی در تحریر الوسیله (۱۳۷۹، ج ۲، ص. ۳۱۹) می‌نویسد «لو امتنع الزوج عن الانفاق فان ذلک قد یوجب الضرر علی الزوجه فیجوز للحاکم الزامه او تطبیقها»؛ اگر استمرار زناشویی موجب ضرر نوعی بر زن باشد، حاکم می‌تواند زوج را الزام به طلاق کند و در صورت امتناع، خود اقدام به طلاق کند. بنابراین، قاعده نفی ضرر در مواردی خاص، مخصص قاعده مورد بحث می‌شود.

۲.۳.۱. قاعده نفی عسر و حرج

قاعده «نفی عسر و حرج» («... ما جعلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ...» (حج، آیه ۷۸))، گستره وسیع‌تری نسبت به قاعده «نفی ضرر» دارد و شامل مشقت‌های غیر متعارف نیز می‌شود. اگر زندگی زناشویی برای زن به حدی دشوار شود که ادامه آن حرج تلقی شود، حق انحلال نکاح از سوی زن با رجوع به حاکم شرع ممکن می‌شود. در منابع فقهی مانند جواهر الکلام (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۳، صص. ۲۲۵) در بحث از ولایت حاکم شرع در طلاق زوجه در صورت عسر و حرج زوجه آمده است که حاکم می‌تواند در صورت اثبات حرج، نکاح را به نمایندگی از زوج منحل کند و زن را طلاق دهد. بنابراین، قاعده نفی عسر و حرج نیز می‌تواند به‌عنوان استثنای

دیگری بر قاعده عدم جواز انحلال نکاح بدون اراده زوج عمل کند. در نتیجه، در موارد شدید، زن می‌تواند با اثبات عسر، تقاضای طلاق کند.

۳.۳.۱. قاعده تراضی

مشهور فقهای امامیه به لزوم تراضی در عقد نکاح اعتقاد دارند و اینکه عقد نکاح مانند دیگر عقود، در اصل انعقاد، نیازمند رضایت طرفین (الا ان تكون تجارة عن تراض) است. با این حال، برخلاف برخی از عقود جایز (مانند وکالت)، در نکاح نمی‌توان به محض سلب رضایت یکی از طرفین، عقد را منحل دانست (حلی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص. ۲۶۳). از این رو رضایت زوجه نمی‌تواند به تنهایی منشأ انحلال عقد نکاح شود مگر اینکه از ابتدا وکالت در طلاق داشته باشد. بنابراین، قاعده تراضی در فقه از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است، لیکن انحلال نکاح بدون اراده زوج یا حکم شرعی جایز نیست. لذا این اصل نمی‌تواند قاعده مورد بحث را تخصیص بزند.

۴.۱. تطبیقات فقهی و حقوقی

اولاً، تفویض طلاق به زوجه که به موجب مخالفت نظر مشهور فقها با آن و اصل ثبوت حق طلاق برای زوج، طلاق واقع نمی‌شود.

ثانیاً، در موارد زیر، به رغم آنکه اصل اولی عدم اختیار زوجه برای انحلال عقد نکاح است، عقد نکاح منحل می‌شود.

- طلاق خلع با بذل فدیة از طرف زوجه و رضایت زوج.

- شرط وکالت طلاق با تفویض در ضمن عقد که در این فرض، طلاق توسط زوجه به نیابت از زوج واقع می‌شود (ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی: «طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود یا ترک انفاق نماید یا علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آن‌ها با یکدیگر غیرقابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد»).

مشهور فقیهان امامیه قائل به جواز و صحت وکالت مطلق و مقید در طلاق هستند و بر این نظرند که غرض شارع صرفاً به مباشرت زوج در انشای صیغه طلاق تعلق نگرفته است و با توجه

به اینکه به اجماع فقها، طلاق از سوی وکیل فرد غایب صحیح است، به جهت اشتراک در مقتضی بین طلاق نیابی شخص غایب و حاضر، طلاق وکیل شخص حاضر نیز صحیح و نافذ خواهد بود (شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ج ۹، ص. ۲۸؛ شهید ثانی، ۱۴۳۴ق، ج ۸، ص. ۲۸۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۲۳، ص. ۱۱۲۳).

- اثبات موارد مجوز فسخ نکاح مانند عیوب زوج.

«جنون هریک از زوجین به شرط استقرار اعم از اینکه مستمر یا ادواری باشد، برای طرف مقابل موجب حق فسخ است» (ماده ۱۱۲۱ قانون مدنی).

«عیوب ذیل در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود: ۱. خصاء. ۲. عنن به شرط اینکه ولو یک بار عمل زناشویی را انجام نداده باشد. ۳. مقطوع بودن آلت تناسلی به اندازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد» (ماده ۱۱۲۲ قانون مدنی).

- استنکاف یا عجز شوهر از دادن نفقه از دیگر اسباب انحلال نکاح از طرف زوجه است. ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی بیان می‌دارد «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می‌تواند برای طلاق به حاکم رجوع کند و حاکم، شوهر او را اجبار به طلاق می‌نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه».

سید خویی نیز می‌نویسد طلاق زنی که شوهر او عاجز از پرداخت نفقه بوده است یا عجز بر او طاری شده یا ممتنع از انفاق است، به وسیله حاکم ممکن است (موسوی خویی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص. ۲۹۳).

- اثبات عسر و حرج زوجه مجوز انحلال نکاح از طرف زوجه است که در این فرض، طلاق توسط حاکم یا مقام ذی‌صلاح از طرف او صورت می‌گیرد. ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی (اصلاحی ۱۳۷۰) نیز تصریح می‌دارد که «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود».

- غیبت طولانی یا مفقودالاثر بودن زوج موجب می‌شود که با اختیار زن، طلاق توسط حاکم یا مقام ذی‌صلاح از طرف او صورت گیرد. بند ۱ ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی بیان می‌دارد که

«در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود.

تبصره (الحاقی ۱۳۸۱/۴/۲۹ مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام): عسر و حرج موضوع این ماده عبارت است از به وجود آمدن وضعیتی که ادامه زندگی را برای زوجه با مشقت همراه ساخته و تحمل آن مشکل باشد و موارد ذیل در صورت احراز توسط دادگاه صالح از مصادیق عسر و حرج محسوب می‌گردد: ۱. ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در مدت یک سال بدون عذر موجه...».

۲. قاعده دوم: قاعده سراح جمیل؛ «الطلاق بمعروف»

۱.۲. مضمون قاعده

قاعده «سراح جمیل» به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول اخلاقی و حقوقی در فرایند طلاق، از نقشی برجسته و عمیق در نظام خانوادگی اسلامی برخوردار است. این قاعده ضمن بازتاب ماهیت اخلاق‌محور اسلام، به نحو چشمگیری در نحوه اجرای طلاق تأثیرگذار است و در فقه اسلامی از آن به عنوان الگویی انسانی و اخلاقی برای فرایند انفصال و جدایی یاد می‌شود.

به موجب این قاعده، مفارقت و جدایی زوجین از یکدیگر نه تنها باید از لحاظ شرعی مشروع باشد، بلکه باید با حفظ کرامت و حرمت طرفین بدون خصومت، انتقام‌جویی و با رعایت احترام متقابل در تمام مراحل انجام گیرد. این امر نه تنها موجب تسهیل و تسریع در بازگشت زن به محیط خانوادگی یا تشکیل یک زندگی جدید و سالم می‌شود، بلکه به عنوان یک ضابطه فرهنگی و اخلاقی می‌تواند در کاهش آسیب‌های اجتماعی ناشی از طلاق نیز مؤثر باشد.

«سراح» در لغت عرب به معنای سهولت و آسانی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، صص. ۳۷۱ و ۴۰۶؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۴۷۹) و فرستادن رسول و پیام‌رسان به جایی (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۴۷۹) و در اصطلاح قرآنی و در عبارت «تسريح المرأة» به معنای جدایی و مفارقت (طریحی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۳۵۸؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص. ۴۷۹) آمده است.

«سراح جمیل» اصطلاحی است که در منابع قرآنی و تفسیری به معنای اخراج و خارج کردن

کسی از جایی (جرجانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص. ۳۸۷) و «رها کردن زوجه به نحو متعارفی است که شرع نیز آن را قبول دارد» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص. ۳۵۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص. ۳۶۲) است. این امر شامل تمام مواردی می‌شود که در فرایند طلاق، احترام متقابل، عدم ایذا و رفتار مناسب با زن را لحاظ می‌کند.

۲.۲. ادله و مستندات

۱.۲.۲. قرآن کریم

الف. آیه ۲۸ سوره احزاب

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا».

این آیه به همسران پیامبر اعظم (صلی‌الله علیه و آله) اجازه می‌دهد که در صورت تمایل به زندگی دنیوی، از راه او جدا شوند. این تصمیم با عبارت «أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا» همراه است که نشانه‌ای از طلاق محترمانه و بدون خصومت است. از این رو این آیه، نمونه‌ای از رفتار نیکو و انسانی پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) با همسرانش است. عبارت «سراح جمیل» در اینجا بیان می‌کند که انفصال باید با حسن خلق، احترام و بدون تحقیر و تهدید باشد.

ب. آیه ۴۹ سوره احزاب

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمَنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمِنْهُنَّ مُعْتَوْهٌ وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا».

این آیه ضمن تعیین حکم شرعی عده در مورد زنان مطلقه‌ای که هنوز مورد دخول قرار نگرفته‌اند، به «سراح جمیل» توصیه می‌کند. این توصیه نشان‌دهنده اهمیت اخلاق و انسانیت در فرایند طلاق است.

ج. آیه ۲۳۱ سوره بقره

«... فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...».

جمله «سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، یک اصل کلی را در رفتار با زنان مطلقه مشخص می‌کند که به‌طور مطلق، رفتار زوجین چه در صورت تمایل به بازگشت و ادامه زندگی مشترک و چه در صورت

تصمیم به انفصال، باید بر اساس «معروف» یعنی نیکو، انسانی و شایسته باشد.

۲.۲.۲. روایات

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر جمله «و سَرَّحُوْهُنَّ سَرَاحاً جَمِیلاً» آمده است «تا آنجا که می‌توانید هنگام طلاق به نیکویی با آنان رفتار کنید؛ زیرا زنان مطلقه با اندوه و تلخ‌کامی و وحشت به خانواده خویش بازمی‌گردند و گاه مورد شماتت و بدگویی دشمنان قرار می‌گیرند (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص. ۲۸۸).

در روایتی دیگر، ابوالقاسم فارسی از امام رضا (علیه السلام) از مقصود آیه «فَامْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیْحُ بِإِحْسَانٍ» می‌پرسد. امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود «أَمَّا الْإِمْسَاكُ بِالْمَعْرُوفِ فَكَفُّ الْأَذَى وَ إِحْبَاءُ النَّفَقَةِ وَ أَمَّا التَّسْرِیْحُ بِإِحْسَانٍ فَالطَّلَاقُ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ»؛ منظور از إِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ این است که از آزار زن خود دست بردارد و بی‌منت و بدون آنکه از او چیزی بخواهد، به او نفقه دهد و منظور از تَسْرِیْحُ بِإِحْسَانٍ این است که او را بنا بر آنچه در قرآن آمده [است]، طلاق دهد» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص. ۱۱۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰۱، ص. ۱۵۵).

بنابراین، در متون روایی، عبارت «سراح یا تسریح جمیل» به‌عنوان نوعی تساهل و روشی مناسب برای رفع تنش و حفظ حرمت طرفین تفسیر شده است.

۳.۲.۲. قول فقها و مفسرین

در متون فقهی و تفسیری نیز عبارت «سراح جمیل» به‌عنوان طریقی مهم برای حفظ حرمت و کرامت زوجین معنا شده است که در اینجا به نظر برخی از فقها و مفسرین در تفسیر آیات الاحکام اشاره می‌شود.

الف. مقدس اردبیلی

مقدس اردبیلی در کتاب زبدۃ‌البیان می‌نویسد «سَرَاحاً جَمِیلاً» ای تخلیه من غیر ضرار و لا منع واجب من نفقه و کسوة و متعة و مهر و غیرها إشارةً إلی ما نفاه فی قوله "وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضَرَاراً" و نحو ذلك و بالجملة لا يجوز الخروج عن الشرع فیجب إِمَّا الْإِمْسَاكُ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ الْمَفَارَقَةُ بِهِ مِنْ غَیْرِ قَصْدِ إِضْرَارٍ؛ «سراح جمیل» به معنای رهایی بدون ضرر رساندن یا محرومیت از حقوق واجب اعم از نفقه، لباس، متعه، مهریه و... است؛ چنان‌که در آیه شریفه «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضَرَاراً» و

مانند آن نیز به آن اشاره دارد و خلاصه اینکه جایز نیست که از حد شرعی خارج شد. لذا واجب است که مرد یا همسر خود را با شیوه‌ای نیکو نگه دارد یا آنکه از او بدون قصد ضرر رساندن جدا شود» (مقدس اردبیلی، بی‌تا، ص. ۵۹۷).

ب. آیت‌الله عمید زنجانی

آیت‌الله عمید زنجانی در آیات/احکام آورده است که «... "سراح جمیل" نوعی تساهل و اعمال روش منتهی به راحتی طرف را دربردارد، لیکن در خصوص موارد آیه از آنجاکه به معنی بیرون کردن زن پس از اتمام عده از خانه شوهر است، ممکن است همراه با روش‌های غیرمتعارف و اهانت‌آمیز باشد. با قید "سراحاً جمیلاً" تأکید شده است که از روش‌هایی استفاده شود که تشریفات ترک خانه شوهر برای زنان به وابستگی روحی آنان به خانه شوهر و منزلت خانوادگی و اجتماعی آنان که روزی کدبانوی آن خانه محسوب می‌شدند، لطمه‌ای وارد نیابد و جمال زن در همه حال حفظ و رعایت شود (عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ص. ۳۱۷).

ج. جرجانی

جرجانی در تفسیر شاه‌می‌نویسد «تسریح مصدر من سرح یسرح بتشدید العین فیهما و هو الارسال و الاخراج و من المعلوم ان ارسال کل شیء یکون بحسبه فارسال الزوجه یکون بالطلاق و اتصافه بالجمیل یکون بإعطاء المهر و المتعة و النفقة من دون ان یکون بین الزوجین تشاجر و خصومة و اجحاف لأحدهما و التقید بذلک»؛ تسریح مصدر از فعل سرح یسرح عبارت از فرستادن و بیرون کردن است. معلوم است که فرستادن هر چیزی بر اساس طبیعت آن است. بنابراین، فرستادن زن با طلاق است و توصیف آن به زیبایی عبارت از دادن مهریه، متعه و نفقه است بدون نزاع، اختلاف یا بی‌عدالتی بین زوجین و پایبندی به آن (جرجانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص. ۳۸۷).

۳.۲. تطبیقات فقهی و حقوقی

۱.۳.۲. حفظ حرمت و کرامت انسانی زن و مرد و عدم ایجاد تنش و خصومت

اسلام در تمام مراحل زندگی حتی در زمان جدایی، بر حفظ حرمت و کرامت فردی تأکید دارد. طلاق نباید به منزله انتقام یا تحقیر یا به‌منظور ایجاد آسیب مادی و معنوی باشد، بلکه باید به‌گونه‌ای صورت گیرد که هر دو طرف بتوانند با احترام از هم جدا شوند؛ زیرا همه این موارد با

مفهوم «سراح جمیل» در تضاد است و به دلالت التزامی قرآن کریم از آن نهی شده است. در قانون مدنی عنوان «سراح جمیل» به صراحت نیامده است، لیکن می‌توان از برخی مواد این قانون مانند ماده ۱۱۳۰ (حفظ حقوق زن در موقعیت عسر و حرج) یا ماده ۲۵ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ (الزام به مشاوره با هدف جلوگیری از طلاق‌های ناخواسته) چنین استنباط کرد که این قوانین با هدف حل و فصل مسالمت‌آمیز میان زوجین قبل از صدور حکم طلاق، برای تحقق سراح جمیل تلاش کرده‌اند تا جامعه به سمتی حرکت کند که حقوق و اصول اخلاقی در کنار هم به حفظ سلامت اجتماعی کمک کند.

۲.۳.۲. رعایت حقوق مالی

یکی دیگر از مصادیق سراح به معروف آن است که حقوق مالی زوجه که شامل دادن متعه، مهر و هرگونه حقی که شرعاً برای زن مقرر شده است، رعایت شود. طلاق بدون رعایت این حقوق، نه تنها اسلامی نیست، بلکه ظلم محسوب می‌شود. در منابع حدیثی نیز به این امر تأکید شده است. در روایتی از امام محمدباقر (علیه السلام) آمده است «... فَمَتَّعُوهُنَّ وَ سَرَّحُوهُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا». قال متعوهنَّ أی أجملوهنَّ بما قدرتم علیه من معروف، فَإِنَّهُنَّ يَرْجِعْنَ بِكَأْبَةٍ وَ وَحْشَةٍ وَ هُمَّ عَظِيمٌ وَ شِمَاتَةٌ مِنْ أَعْدَائِهِنَّ...»؛ «متعوهن یعنی زنان را به زیبایی و خوبی که از سوی شما میسر است، بدرقه کنید؛ زیرا آن‌ها با ناراحتی و تنهایی و دل‌تنگی فراوان و همراه با غم عمیق و شادی دشمنانشان بازمی‌گردند». (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص. ۲۸۸). این روایت، عمق انسانی و روانی فرایند طلاق را برجسته می‌کند و ضرورت رفتار نیکو و انسانی با زنان مطلقه را روشن می‌سازد.

در ادله و مستندات قرآنی قاعده «تسریح بمعروف»، در دو آیه سوره احزاب عبارت «أُمتَّعْنَ وَ أُسْرِحْنَ» یا «فَمَتَّعُوهُنَّ وَ سَرَّحُوهُنَّ» آمده است. مفاد هر دو آیه همان‌طور که مشخص است، چیزی جز وجوب اعطای مهر و حق زوجه مطلقه نیست، اما مقدار این حق و «متعّه» در آیه بیان نشده و بیان آن به فرصت دیگر موکول شده است. همچنین برای مطلقه غیرمدخوله‌ای که مهر معینی برای او تعیین نشده است، به تبعیت از دو آیه مزبور، عنوان «مهرالمتعّه» قرار داده شده است (عمید زنجانی، ۱۳۸۲، ص. ۳۲۱).

چنان‌که در قانون مدنی نیز در صورت وقوع طلاق، زن به موجب ماده ۱۰۹۲، مستحق مهر

خواهد بود و به موجب ماده ۱۰۹۳، هرگاه مهر در عقد ذکر نشده باشد و شوهر قبل از نزدیکی و تعیین مهر زن خود را طلاق دهد، زن مستحق مهرالمتعه خواهد بود. بنابراین، یکی از مصادیق تسریح بمعروف آن است که تمام حقوق مالی زوجه به موجب شرع و قانون تأدیه شود.

۳. قاعده سوم: خلیه عقد الزواج الدائم من المهر

۱.۳. مضمون قاعده

یکی از فروع و مسائلی که در کتاب النکاح مورد بحث و بررسی فقهی قرار می‌گیرد، مسئله مفوضه البضع است که به موجب آن، در عقد نکاح و تزویج، صداق و مهر ذکر نمی‌شود و زوجه بضع و حق تمتع خود را به مرد تفویض می‌کند و مهر را در ضمن عقد نکاح مهمل می‌گذارد و معین نمی‌کند.

تفویض در لغت به معنای ایکال امر به دیگری است که در معنای اهمال و عدم تعیین نیز به کار رفته است (شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص. ۲۰۱؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص. ۲۹۴؛ نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۱، ص. ۴۹). مرحوم امام خمینی در تعریف مفوضه البضع می‌نویسد «المراة التي لم يذكر في عقدها مهر» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص. ۳۲۰).

تفویض و اهمال مهر در عقد نکاح موقت و اخلاف به آن، موجب بطلان آن می‌شود؛ در حالی که در عقد دائم که بدون تعیین و ذکر مهر انجام شود، عقد صحیح است. مشهور فقها بر این نظر هستند که در عقد نکاح دائم، ذکر مهر شرط صحت عقد نیست. به عبارت دیگر، اگر عقد نکاح دائم بدون تعیین و ذکر مهر واقع شود، عقد صحیح است و حتی اگر در ضمن عقد تصریح شود که مهری در کار نخواهد بود، همچنان عقد صحیح است و در صورتی که پس از عقد، دخولی صورت گیرد و مهر تعیین نشده باشد، زن مستحق مهرالمثل خواهد بود و اگر طلاق پیش از دخول صورت گیرد، تنها مستحق متعه خواهد بود نه مهر (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۱، صص. ۴۹ و ۵۱).

۲.۳. ادله و مستندات

اگر مرد با زنی بدون ذکر مهر یا با شرط عدم مهر ازدواج کند، عقد صحیح است. ادله و مستندات آن موارد زیر است.

۱.۲.۳. قرآن کریم

الف. آیه ۵۰ سوره احزاب

«... وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لِّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...»

منطوق این آیه در مقام بیان حکم اختصاصی برای پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) است که به موجب آن، زن مؤمنه می‌تواند بدون مهر، خود را به پیامبر ببخشد و در صورت اراده پیامبر و صرف خواستگاری، نکاح محقق شود. از حیث منطوق، آیه ناظر به امتیاز پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) است، اما از حیث دلالت التزامی، این اصل استفاده و برداشت می‌شود که ذکر مهر، شرط صحت عقد نکاح نیست؛ زیرا اگر ذکر مهر شرط صحت بود، عقد بدون آن حتی در مورد پیامبر باطل تلقی می‌شد.

ب. آیه ۲۴ سوره نساء

«... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضِيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ...»

ظاهر آیه شریفه این است که مهر (اجور) یکی از حقوق مالی زوجه و از تکالیف شرعی زوج (فریضه) محسوب می‌شود و هرگونه تمتع از زوجه باید در قبال پرداخت مهر باشد، لیکن عبارت «لا جناح» و امکان توافق بر تعیین مهر بعد از عقد، تصریح بر این دارد که مهر به عنوان یکی از ارکان و شرایط صحت عقد نکاح محسوب نمی‌شود و می‌تواند بعد از عقد با تراضی زوجین با یکدیگر معین شود.

۲.۲.۳. روایات

به‌طورکلی، روایات ظهور بر این دارند که اگر مرد با زنی بدون ذکر مهر یا با شرط عدم مهر ازدواج کند، عقد صحیح است، اما درباره اینکه زنی به‌طور مطلق شرط نفی مهرالمسمی در عقد کند اعم از قبل از دخول و بعد از آن، میان فقها اختلاف نظر است. برخی بر این نظر هستند که روایات ظهور بر این دارند که در اسلام، هبه نفس و اینکه زن خود را بدون مهر به ازدواج کسی درآورد، تنها برای پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) مجاز است و برای دیگران، ازدواج بدون مهر غیرقابل قبول و لازم است که مرد به زن چیزی (هرچند کوچک) تقدیم کند تا ازدواج صحیح و مشروع باشد.

بنابراین، اگر مهر به‌طور مطلق نفی شود، هم شرط فاسد است و هم عقد.

مبنای مزبور مستند به روایت صحیح حلبی است که نقل می‌کند که از امام صادق (علیه‌السلام) درباره زنی که خود را به مردی هبه می‌کند تا بدون مهر با او ازدواج کند، سؤال کردم. فرمود «إِنَّمَا كَانَ هَذَا لِلنَّبِيِّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، فَأَمَّا لِغَيْرِهِ فَلَا يَصْلُحُ هَذَا حَتَّى يُعَوِّضَهَا شَيْئًا يُقَدِّمُهُ إِلَيْهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، قُلْ أَوْ كَثُرَ وَلَوْ تَوْبٌ أَوْ دَرَاهِمٌ وَقَالَ يُجْزَى الدَّرَاهِمُ»؛ این عمل مخصوص پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است، اما برای غیر او، این عمل صحیح نیست مگر اینکه چیزی به او ارائه شود که قبل از دخول به او تقدیم شود، چه کم باشد چه زیاد؛ حتی اگر یک لباس یا یک درهم باشد و فرمود یک درهم کافی است» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱). در صحیح زرارة از امام باقر (علیه‌السلام) آمده است که «لَا تَحِلُّ الْهَبَةُ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وَأَمَّا غَيْرُهُ فَلَا يَصْلُحُ نِكَاحٌ إِلَّا بِمَهْرٍ»؛ هبه فقط برای رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) حلال است و برای دیگران هیچ نکاحی بدون مهر صحیح نیست» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱).

این روایات به‌وضوح بیان‌کننده این نکته هستند که در فقه اسلامی، هبه نفس به غیر از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مجاز نیست و هر ازدواجی باید با مهر همراه باشد و اینکه در روابط زناشویی، حق زن بر مهر باید محفوظ بماند حتی اگر خود او اقدام بر عدم مهر کند.

در مقابل، مشهور فقها معتقد به عدم اشتراط مهر در عقد نکاح هستند و حتی فساد آن را مبطل عقد نمی‌دانند. صاحب‌جوهر در تبیین فلسفه مشروعیت عقد بدون مهر، تأکید می‌کند که نکاح از جنس معاوضات حقیقی نیست، بلکه تعبیر به «معاوضه» تنها از باب کنایه و مجاز است؛ چنان‌که در روایات آمده است نگاه به زنی که انسان می‌خواهد او را به «بالاترین قیمت» بخرد، مجاز شمرده شده است درحالی‌که بیع حر باطل است. از این‌رو باطل بودن نکاح بدون مهر به دلیل جهل به عوض قابل قبول نیست و قیاس نکاح به عقود معاوضی مانند بیع صحیح نیست. بنابراین، اشتراط نفی مهر در نهایت، موجب فساد خود شرط می‌شود و این فساد شرط از قبیل مواردی نیست که مستلزم فساد عقد شود؛ چنان‌که اگر مهر به‌عنوان عوض ذکر شود، موجب فساد عقد نمی‌شود. از این‌رو در فرض نفی مهر المسمی تنها شرط یا تفویض بضع باطل است. در نتیجه، مهر المثل ثابت می‌شود، اما این احتمال نیز به نظر صاحب‌جوهر مردود شمرده شده است؛ زیرا نهایت فساد شرط در حکم سکوت از مهر است که موجب فساد شرط نمی‌شود و تأثیری ندارد. در نتیجه، در موارد

زیر احکام خاصی برای مفوضه‌البضع بیان شده است.

الف. در حالت طلاق قبل از دخول: در این صورت زوجه مستحق متعه است اعم از اینکه آزاد باشد یا کنیز. این حکم مورد اتفاق فقها و مستند به کتاب و سنت است. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «... وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» (بقره، آیه ۲۳۶)؛ با این تحلیل که ظاهر «حقاً» و «علی» دلالت بر وجوب دارد نه استحباب.

ب. طلاق بعد از دخول و قبل از فرض مهر: در این صورت زوجه مستحق مهرالمثل است و مستحق متعه نیست. این مطلب نیز مورد اتفاق و مستند به روایات معتبر است؛ چنان‌که در روایت موثق‌ای، امام‌صادق (علیه‌السلام) در پاسخ این سؤال که مردی با زنی ازدواج و واقعه می‌کند درحالی‌که برای زن هیچ مهری مشخص نشده است و سپس او را طلاق می‌دهد، فرمود «لا شيء لها من الصداق، فإن كان دخل بها فلها مهر نسائها»؛ هیچ چیزی از مهر برای او نیست، اما اگر با او دخول کرده باشد، باید مهر زنانش را به او بدهد» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱).

ج. وفات قبل از دخول و قبل از فرض مهر: در این صورت زن مستحق هیچ چیزی نخواهد بود. به دلیل اصل عدم و صحیح‌ه حلبی از امام‌صادق (علیه‌السلام) که فرمود «فی المتوفی عنها زوجها قبل الدخول ان كان فرض لها زوجها فلها و ان لم يكن فرض لها مهرها فلا مهر» (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص. ۳۶۲)؛ در مورد زنی که شوهرش قبل از دخول فوت کرده است، اگر شوهرش برای او مهر معین کرده باشد، پس او مستحق مهر است، اما اگر برای او مهری تعیین نشده باشد، هیچ مهر و مالی به او تعلق نمی‌گیرد» (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۱، صص. ۴۹-۵۱).

به‌جز ادله صاحب‌جوهر در حالت اخیر، شاید بتوان به ادله زیر هم استناد کرد.

۱. عدم ثبوت مهر به این دلیل است که در فرض فوت شوهر قبل از واقعه، از نظر عقلایی رابطه زناشویی به‌طور کامل ایجاد نشده و تحقق نیافته است و با توجه به آنکه مطابق آیه شریفه (نساء، آیه ۲۴)، مهر در مقابل تمتع از زوجه قرار گرفته است، لذا مهر ثابت نمی‌شود.

۲. زوجه اقدام به تفویض بضع کرده و خود را در اختیار زوج قرار داده و تمتع و بهره‌مندی از خود را به او هبه یا تسلیم کرده است.

۳. اجماع: «لا خلاف فی أن ذکر المهر ليس شرطاً فی صحه العقد، بل الإجماع بقسمیه علیه

مضافاً إلى ظاهر آية (لا جناح) والنصوص المستفیضة أو المتواترة» (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۱، ص. ۴۹).

۳.۳. تطبیقات فقهی و حقوقی

۱. عدم ذکر مهر: اگر در نکاح دائم، مهر ذکر نشده باشد، نکاح به‌خودی‌خود صحیح است. این بدان معناست که طرفین می‌توانند بدون تعیین مهر، عقد نکاح را منعقد و به‌تبع آن، روابط زناشویی خود را آغاز کنند. ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی نیز تصریح می‌دارد که: «اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده... باشد، نکاح صحیح است».
 ۲. شرط عدم مهر: اگر طرفین به‌صراحت شرط کنند که مهر وجود نداشته باشد، این شرط نیز نمی‌تواند مانع صحت نکاح شود. ماده ۱۰۸۷ در قسمتی دیگر بیان می‌دارد که «اگر در نکاح دائم... عدم مهر شرط شده باشد، نکاح صحیح است».
 ۳. اگر قبل از توافق بر مهر، نزدیکی بین زوجین واقع شود، زن مستحق «مهرالمثل» خواهد بود. «اگر قبل از تراضی بر مهر معین، بین آن‌ها نزدیکی واقع شود، زوجه مستحق مهرالمثل خواهد بود» (ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی).
 ۴. اگر قبل از توافق و تعیین مهر و قبل از نزدیکی، یکی از زوجین فوت کند، زن مستحق مهری نخواهد بود.
- «اگر یکی از زوجین قبل از تعیین مهر و قبل از نزدیکی بمیرد، زن مستحق هیچ‌گونه مهری نیست» (ماده ۱۰۸۸ قانون مدنی).

۴. قاعده چهارم: القسم واجب للزوجة الدائمة الا فی موارد منصوصه

۱.۴. مضمون قاعده

در نظام حقوق خانواده در اسلام، روابط میان زن و شوهر مبتنی بر عدالت، محبت و رعایت حقوق متقابل تعریف شده است. یکی از عرصه‌های بروز این عدالت در صورت تعدد زوجات، رعایت انصاف و عدالت در «قسم» یا نوبت‌گذاری میان همسران است. قاعده «القسم واجب للزوجة الدائمة الا فی موارد منصوصه» یکی از قواعد مسلم فقهی است که اجرای آن از عناصر مهم در تحکیم بنیان خانواده و حفظ کرامت زن در زندگی زناشویی به‌شمار می‌رود. این قاعده ناظر بر آن

است که زوج در صورت داشتن بیش از یک همسر دائم، زمان و توجه خود را به عدالت میان آنان تقسیم کند مگر در مواردی که نص خاص یا دلیل معتبر شرعی برخلاف آن وجود داشته باشد.

قسم در لغت به معنای تقسیم و قسمت کردن (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص. ۲۰۱۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۶۷۰)، حظ، نصیب، سهم و حصه (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص. ۱۳۹)، عطا و بخشش (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص. ۵۷۰) و در اصطلاح فقهی به عنوان یکی از حقوق زوجه در عقد نکاح دائمی است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۶، ص. ۱۳۵) که به موجب آن، شوهر باید شب‌های خود را به طور منصفانه بین همسران تقسیم کند. (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۱، ص. ۱۴۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۶، ص. ۱۱۲).

حق قسم یکی از مباحث مهم در حوزه حقوق خانوادگی به ویژه حقوق زنان است که در منابع فقهی اسلامی باب مستقلی به آن اختصاص یافته است. تمام فقها بر وجوب این حق اتفاق نظر دارند. بر اساس این قاعده، در ازدواج دائم شوهر وظیفه شرعی و الهی دارد در تقسیم وقت و نوبت‌دهی میان همسران خود عدالت کامل را رعایت کند. نکته مهم در این قاعده آن است که عدالت مورد نظر، منحصر در مساوات در بیوته شبانه نیست، بلکه دامنه آن فراتر رفته است و شامل توجه عاطفی، معاشرت به معروف، رفتار محبت‌آمیز، رعایت شأن انسانی زوجه و فراهم آوردن فضای انس و آرامش برای هریک از همسران نیز می‌شود. حتی در شرایطی که مرد توانایی مالی یا قدرت بر عمل زناشویی نداشته باشد، حق انس و محبت زوجه ساقط نمی‌شود و باید به نحوی متناسب با توان، آن را تأمین کند. از این رو این اصل یکی از پایه‌های اصلی عدالت در نظام خانوادگی اسلامی محسوب می‌شود و نقش برجسته‌ای در تقویت بنیان خانوادگی و جلوگیری از بروز تنش‌های داخلی ایفا می‌کند (شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص. ۳۰۹؛ نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۱، ص. ۱۴۸؛ سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص. ۲۹۳).

در متون فقهی، حق قسم به عنوان حق ذاتی، مستقر و سلب‌ناپذیر برای زن شناخته شده است که تنها با رضایت خود او قابل اسقاط است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۶، ص. ۱۲۸؛ شبیری زنجانی، ۱۴۰۲ق، ج ۲۴، ص. ۷۴۹۱؛ موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص. ۷۴۵).

بنابراین، آنچه در فقه با عنوان «حکم شرعی وجوب تقسیم شب‌ها» مطرح است، تنها جزئی از ساختار گسترده این قاعده فقهی است. قاعده عدالت در قسم، در حقیقت، شامل مجموعه‌ای از الزامات اخلاقی، حقوقی و رفتاری در روابط میان همسران متعدد است و از حیث مفهومی و فقهی

دارای کلیت و قابلیت تعمیم بر موارد متنوع است از جمله مواردی که زوج توان جنسی یا مالی لازم را ندارد یا زوجه در مکانی دورتر از زوج باشد. در این موارد نیز زوج مکلف به تأمین حداقلی از انس و مودت و آرامش روحی و روانی زوجه است.

این قاعده همچنین، متکی بر مبانی فکری و اخلاقی عدالت، کرامت زوجه و جلوگیری از ظلم ناشی از کم‌توجهی به زوجه نیز است و به‌گونه‌ای با قواعد دیگر مانند معاشرت به معروف نیز ارتباط وثیقی دارد. براین‌اساس، می‌توان آن را به‌عنوان قاعده‌ای مستقل و بنیادین در فقه خانواده دانست که ضمن انطباق با اصول شرعی و روح حاکم بر نظام خانواده در اسلام، در رویارویی با مصادیق متنوع و متغیر نیز کارآمد و قابل اجرا باقی می‌ماند.

۲.۴. ادله و مستندات

۱.۲.۴. قرآن کریم

الف. آیه ۵۱ سوره احزاب

«تُرْجَىٰ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَىٰ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ...»؛ هرکه از همسران خود

بخواهی، به تعویق انداز و هرکه بخواهی، نزد خود جا دهی... .

این آیه به‌وضوح بر حق تخیر پیامبر اعظم (صلی‌الله علیه و آله) به‌طور مطلق و بدون هیچ‌گونه قیدی در رعایت نوبت میان همسران دلالت دارد. این امر یکی از احکام اختصاصی و مخصوص به مقام نبوت (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱۶، ص. ۳۳۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱۷، ص. ۳۸۵) و برای تعظیم مقام نبوت بوده است (جرجانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص. ۴۰۱) که در قرآن مجید به‌ویژه در آیه ۵۱ سوره احزاب نیز ذکر شده است.

طبق روایات منقول از مفسران، پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) تا حد امکان در عمل سعی می‌کرد در تقسیم وقت و نوبت‌دهی میان همسران خود عدالت را رعایت کند، ولی در برخی مواقع که شرایط خاصی وجود داشت، این مساوات را به اقتضای شرایط معلق می‌دانست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۱۷، ص. ۳۸۵).

مدلول التزامی این آیه بر اصل وجوب قسم و رعایت نوبت برای سایر مردان دلالت دارد. به‌عبارت دیگر، از معنای عدم وجوب قسم در مورد پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) به‌عنوان استثنای

مقام نبوت، چنین استفاده می‌شود که رعایت حق قسم و عدالت در تقسیم وقت میان همسران بر تمام مردان مسلمان واجب است.

ب. آیه ۳ سوره نساء

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً...»

این آیه به صراحت شرط جواز تعدد زوجات را عدالت میان آنان معرفی می‌کند و در صورت بیم از عدم عدالت، تنها یک همسر را تجویز می‌کند.

ج. آیه ۱۹ سوره نساء

«... وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...»

این آیه نیز بر حسن معاشرت تأکید دارد که یکی از مصادیق آن، رعایت عدالت میان همسران در نوبت‌گذاری است.

۲.۲.۴. روایات

روایت نبوی: «خیرکم خیرکم لنسائه، وأنا خیرکم لنسائی» (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۴۴۳).
این روایت پیامبر را به عنوان الگوی حسن رفتار با همسران معرفی می‌کند و اینکه خود حضرت نیز به رغم داشتن اختیار در عدم رعایت نوبت، در عمل عدالت را تا حد امکان رعایت می‌فرمودند (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۷، ص. ۲۹۸). بنابراین، به موجب تأسی به پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله)، هر چند برای ایشان این امر وجوب ذاتی نداشته، برای مردان دیگر رعایت آن واجب است؛ چنان‌که معروف است که «فانه کان یقسم بینهن» (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۷، ص. ۲۹۸).

۳.۲.۴. اقوال فقها

مشهور فقهای امامیه بر وجوب رعایت عدالت در قسم میان همسران تأکید کرده و آن را یکی از حقوق واجب زوجه دانسته‌اند (نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۱؛ ص. ۱۴۸؛ موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص. ۷۴۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۶، ص. ۳۲۴).

برخی فقها، تشریع حق قسم را موجب انس و محبت و دفع آزار و اذیت میان زوجات دانسته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ج ۸، صص. ۳۰۹-۳۱۰) و عده‌ای دیگر، آن را برخاسته از اصل عدالت (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ... (نساء، آیه ۳)) و مبتنی بر حسن

معاشرت (... وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ... (نساء، آیه ۱۹)) و تقویت پیوند عاطفی میان همسران دانسته‌اند (نجفی، ۱۴۳۲، ج ۳۱، ص. ۱۴۸).

۳.۴. تطبیقات فقهی و حقوقی

۱.۳.۴. استثنائات قاعده

حق قسم برای زوجه نابالغ، دیوانه دائمی و زنی که بدون اذن شوهر به سفر غیرضروری رفته، ساقط است و رعایت آن توسط زوج واجب نیست (حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۹۴؛ فاضل هندی، بی‌تا، ج ۵، ص. ۵۱۰).

۲.۳.۴. شرط تحقق حق قسم

فقه‌های امامیه معتقدند که این حق پس از دخول و به شرط تمکین زوجه ثابت می‌شود. بنابراین، برای زوجه ناشزه حق قسم وجود ندارد (شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ج ۸، صص. ۳۱۰-۳۱۲؛ نجفی، ۱۴۳۲ق، ج ۳۱، صص. ۱۵۰-۱۵۴؛ فاضل هندی، بی‌تا، ج ۵، صص. ۵۱۰-۵۱۲).

۳.۳.۴. ابعاد حقوقی حق قسم در قانون مدنی ایران

تعدد زوجات در قانون مدنی به‌طور مطلق ممنوع نیست، اما رعایت عدالت یکی از شروط اساسی ادامه چنین رابطه‌ای است. بر اساس مواد ۱۱۰۲ تا ۱۱۰۴ قانون مدنی، رابطه زوجیت با نکاح صحیح برقرار می‌شود و حسن معاشرت و معاضدت در امور خانوادگی از تکالیف متقابل زوجین است. از روح این مواد می‌توان استنباط کرد که رعایت نوبت‌گذاری عادلانه (قسم) نیز با فلسفه عقد نکاح و اهداف آن مانند مودت، رحمت و آرامش سازگار است.

ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی: «همین که نکاح به‌طور صحت واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود».

اگر مطابق فقه اسلام، معتقد باشیم که رعایت قسم و نوبت‌گذاری میان زوجات یکی از حقوق مسلم زوجه محسوب می‌شود، در این صورت یکی از مصادیق این ماده نیز رعایت حق قسم زوجه خواهد بود.

ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی: «زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند».

در صورتی که یکی از مبانی حق قسم را حسن معاشرت بدانیم، رعایت حق قسم نیز به‌عنوان

یکی از مصادیق این ماده بوده و رعایت آن واجب است.

ماده ۱۱۰۴ قانون مدنی: «زوجین باید در تشبید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند».

بدیهی است در فرضی که یکی از حکمت‌های تشریع حق قسم را ایجاد الفت و محبت بیشتر میان زوجین و تحکیم نظام خانواده بدانیم، رعایت حق قسم واجب خواهد بود.

نتیجه‌گیری

۱. تبدیل فقه از وضعیت مسائل و فروع متعدد به نظامی ضابطه‌مند بر اساس قواعد فقهی اهمیت بسزایی دارد. این رویکرد نه تنها باعث سامان‌دهی دانش فقهی می‌شود، بلکه درک عمیق‌تر و کاربرد منسجم‌تر احکام شرعی را نیز تسهیل می‌کند. در این میان، توجه به نصوص لفظی به‌ویژه قرآن کریم نقش مهمی ایفا می‌کند؛ زیرا قرآن منبع اولیه و اصلی احکام اسلامی است.
۲. شناسایی احکام و گزاره‌های فقهی مربوط به حقوق خانواده و به‌ویژه روابط زوجین در قرآن کریم، امری امکان‌پذیر و ضروری است. این گزاره‌ها از جهت نظری می‌توانند پایه‌های اصلی برای استنباط و تدوین قواعد فقهی در حوزه حقوق خانوادگی قرار گیرند و از جهت عملی، در تصمیم‌گیری‌های قضایی و حل تعارضات خانوادگی نیز مؤثر هستند.
۳. ازجمله قواعد فقهی که نقش محوری در تنظیم روابط زناشویی دارد و از سوره احزاب قابل استخراج و شناسایی است، می‌توان موارد زیر را برشمرد:
 - قاعده عدم جواز فسخ نکاح توسط زن بدون دخالت مرد یا مجوز شرعی (آیه ۲۸)؛ این قاعده ثبات خانوادگی را تضمین می‌کند.
 - قاعده سراح جمیل (آیه ۴۹) که بر روابط اخلاقی و انسانی در انحلال رابطه زناشویی تأکید می‌کند.
 - قاعده عدم اشتراط مهر در عقد دائم (آیه ۵۰) که تسهیلاتی برای نکاح فراهم می‌کند.
 - قاعده وجوب عدل در قسم (آیه ۵۱) که عدالت و انصاف را در روابط چندهمسری تقویت می‌کند و نزاع میان زوجات یا زوجات با زوج را کاهش می‌دهد.

منابع

- (۱) قرآن کریم.
- (۲) ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ق). لسان العرب (جلدهای ۲ و ۳). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۳) ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی (۱۴۰۳ق). عوالی اللثالی. بی‌جا: نشر سیدالشهداء (ع).
- (۴) ابن‌ادریس الحلّی، محمد بن احمد (۱۴۱۰ق). السرائر (جلد ۲). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- (۵) بیهقی، احمد بن حسین (۱۴۲۴ق). السنن الکبری (جلد ۷). بیروت: دارالکتب العلمیه.
- (۶) جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ق). شرح اللمعة. قم: داوری.
- (۷) جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۹ق). مسالک الافهام. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- (۸) جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی (۱۴۳۴ق). موسوعة الشّهِيد الثاني، قم: المركز العالی للعلوم والثقافة الاسلامیه.
- (۹) جرجانی، ابوالفتح بن مخدوم (۱۳۶۲). تفسیر شاهی (جلد ۲). بی‌جا: نوید.
- (۱۰) جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية (جلد ۵). بیروت: دارالعلم.
- (۱۱) حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة (جلدهای ۱۷، ۲۱ و ۲۲). قم: مؤسسه آل‌البیت.
- (۱۲) حسینی، محمد (۱۳۹۳). تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) (جلد ۲). قم: مطبع.
- (۱۳) حکیم، محسن (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحین (جلد ۲). بیروت: دارالتعارف.
- (۱۴) حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۰۳ق). شرایع الاسلام (جلدهای ۲ و ۳). بیروت: دارالاضواء.
- (۱۵) حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام (جلد ۳). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- (۱۶) حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء (جلد ۷). تهران: مکتبة الرضویة لاحیاء آثار الجعفریة.
- (۱۷) حلّی، محمد بن منصور (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: جامعه مدرسین.
- (۱۸) خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۹ق). محاضرات فی الفقه الجعفری (جلد ۴). مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی.
- (۱۹) راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن مفضل (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن (جلد ۱). بیروت: دارالمعرفة.
- (۲۰) سبحانی، جعفر (۱۴۱۴ق). نظام النکاح فی الشریعة الاسلامیة الغراء (جلد ۲). قم: مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام).
- (۲۱) شبیری زنجانی، موسی (۱۴۰۲ق). کتاب نکاح. قم: مرکز فقهی امام محمد باقر (علیه السلام).
- (۲۲) صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه (جلد ۳). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- (۲۳) طباطبائی، محمد حسین (۱۳۸۳). المیزان فی تفسیر القرآن (جلدهای ۲ و ۱۶). قم: جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم.

- ۲۴) طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق). مجمع البحرين (جلد ۲). قم: مرتضوی.
- ۲۵) طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه (جلد ۴). تهران: المكتبة المرتضوية.
- ۲۶) طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۸ق). تهذیب الاحکام (جلدهای ۷ و ۸). تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۷) عبدالمنعم، محمد عبدالرحمن (۱۴۱۹ق). معجم المصطلحات والالفاظ الفقهیه (جلد ۳). قاهره: دارالفضيلة.
- ۲۸) عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق). تفسیر نورالتقلین (جلد ۴). قم: اسماعیلیان.
- ۲۹) عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۲). آیات الاحکام. قم، دفتر مطالعات و تحقیقات علوم اسلامی.
- ۳۰) عیاشی، محمدبن مسعود (۱۳۸۰). کتاب التفسیر (جلد ۱). تهران: چاپخانه علمیه.
- ۳۱) فاضل هندی، محمد (بی تا). کشف اللثام (جلد ۵). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۳۲) فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). کتاب العین. قم: هجرت.
- ۳۳) فیض کاشانی، محمدحسن (۱۴۰۶ق). الوافی (جلد ۲۳). اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)
- ۳۴) فیومی، محمدبن احمد (۱۴۱۸ق). المصباح المنیر (جلد ۱). بی جا: مکتبه العصریه.
- ۳۵) قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۳). تفسیر القمی (جلد ۲). قم: دارالکتاب.
- ۳۶) مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار (جلد ۱۰۱). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۳۷) مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). مرآة العقول (جلد ۲۱). قم، دارالکتب الاسلامیه.
- ۳۸) مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵). دعائم الاسلام (جلد ۲). قم: مؤسسه آل البيت (علیه السلام).
- ۳۹) مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا). زبدة البیان فی احکام القرآن. قم: مکتبه المرتضویه.
- ۴۰) مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵). تفسیر نمونه (جلد ۱۷). قم: دارالکتب الاسلامیه.
- ۴۱) مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵). دائرة المعارف فقه مقارن (جلد ۲). قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- ۴۲) مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴ق). کتاب النکاح (جلدهای ۱ و ۶). قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- ۴۳) موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۹). تحریر الوسیله (جلد ۲). تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
- ۴۴) موسوی خویی، ابوالقاسم (۱۳۹۴). منهاج الصالحین (جلد ۲). قم: مدینه العلم.
- ۴۵) موسوی روضاتی، احمد (۱۴۳۲ق). اجماعاء الفقهاء المتقدمین (جلد ۳). بیروت: مؤسسه الاعلمی.
- ۴۶) نجفی، محمدحسن (۱۴۳۲ق). جواهر الکلام (جلدهای ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲ و ۳۳). تهران:

صورت‌بندی قواعد فقهی حاکم بر روابط زوجین در سوره مبارکه احزاب | مریم اسماعیلی یوزان پژوهش‌نامه حقوق اسلامی ۵۵۲

المکتبة الاسلامیه.

(۴۷) واسطی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس (جلد ۱۷). بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر.



References

- 1) The Holy Quran.
- 2) Abd al-Mon'im, Mohammad Abd al-Rahman (1419 AH/1998). Mu'jam al-Muṣṭalahāt wa-al-Alfāz al-Fiqhīyah (Vol. 3). Cairo: Dar al-Fadilah [in Arabic].
- 3) Amid Zanjani, Abbasali (1382 SH/2003). Āyāt al-Aḥkām. Qom: Islamic Sciences Studies and Research Office [in Persian].
- 4) Arousi Hoveyzi, Abd Ali ibn Juma (1415 AH/1994). Tafsīr Nūr al-Thaqalayn (Vol. 4). Qom: Esmaeilian [in Arabic].
- 5) Ayyashi, Mohammad ibn Masoud (1380 SH/2001). Kitāb al-Tafsīr (Vol. 1). Tehran: Elmiyeh Printing House [in Arabic].
- 6) Bayhaqi, Ahmad ibn Husayn (1424 AH/2003). al-Sunan al-Kubrā (Vol. 7). Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyah [in Arabic].
- 7) Fadel Hindi, Mohammad (n.d.). Kashf al-Lithām (Vol. 5). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 8) Farahidi, Khalil ibn Ahmad (1410 AH/1989). Kitāb al-'Ayn. Qom: Hijrat [in Arabic].
- 9) Fayoumi, Mohammad ibn Ahmad (1418 AH/1997). al-Miṣbāḥ al-Munīr (Vol. 1). [n.p.]: Maktabat al-Asriyah [in Arabic].
- 10) Feyz Kashani, Mohammad Mohsen (1406 AH/1985). al-Wāfi (Vol. 23). Isfahan: Imam Amir al-Muminin Ali (A.S.) Library [in Arabic].
- 11) Gorjani, Abolfath ibn Makhdoom (1362 SH/1983). Tafsīr-e Shāhī (Vol. 2) [The Royal Exegesis]. [n.p.]: Navid [in Persian].
- 12) Hakim, Mohsen (1410 AH/1989). Minhāj al-Ṣāliḥīn (Vol. 2). Beirut: Dar al-Ta'aruf [in Arabic].
- 13) Hilli, Hasan ibn Yousef (1413 AH/1992). Qawā'id al-Aḥkām (Vol. 3). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 14) Hilli, Hasan ibn Yousef (1414 AH/1993). Tadhkirat al-Fuqahā (Vol. 7). Tehran: Maktabat al-Razaviyah li-Ihya al-Athar al-Jafariyah [in Arabic].
- 15) Hilli, Jafar ibn Hasan (1403 AH/1983). Sharāyi' al-Islām (Vols. 2 & 3). Beirut: Dar al-Adwa [in Arabic].
- 16) Hilli, Mohammad ibn Mansour (1410 AH/1989). al-Sarā'ir al-Ḥawī li-Taḥrīr al-Fatāwā. Qom: Society of Seminary Teachers [in Arabic].
- 17) Hosseini, Mohammad (1393 SH/2014). Tafsīr-e Ahl-e Bayt ('Alayhim al-Salām) (Vol. 2) [Exegesis of Ahl al-Bayt (Peace Be Upon Them)]. Qom: Moti [in Persian].
- 18) Hurr Amili, Mohammad ibn Hasan (1409 AH/1988). Wasā'il al-Shī'ah (Vols. 17, 21 & 22). Qom: Al al-Bayt Institute [in Arabic].
- 19) Ibn Abi Jumhur Ahsai, Mohammad ibn Ali (1403 AH/1983). 'Awālī al-Li'ālī. [n.p.]: Sayyid al-Shohada (A.S.) Publications [in Arabic].
- 20) Ibn Idris al-Hilli, Mohammad ibn Ahmad (1410 AH/1989). al-Sarā'ir (Vol. 2). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 21) Ibn Manzur, Mohammad ibn Mukarram (1408 AH/1988). Lisān al-'Arab (Vols. 2 & 3). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
- 22) Jabai Amili (Shahid Sani), Zayn al-Din ibn Ali (1410 AH/1989). Sharḥ al-

- Lum'ah. Qom: Davari [in Arabic].
- 23) Jabai Amili (Shahid Sani), Zayn al-Din ibn Ali (1419 AH/1998). Masālik al-Afhām. Qom: Islamic Knowledge Institute [in Arabic].
 - 24) Jabai Amili (Shahid Sani), Zayn al-Din ibn Ali (1434 AH/2012). Mawsū'at al-Shahīd al-Thānī. Qom: High Center for Islamic Sciences and Culture [in Arabic].
 - 25) Jowhari, Ismail ibn Hammad (1410 AH/1989). al-Şihāḥ Tāj al-Lughah wa-Şihāḥ al-'Arabīyah (Vol. 5). Beirut: Dar al-Ilm [in Arabic].
 - 26) Khoei, Seyyed Abolqasem (1429 AH/2008). Muḥāḍarāt fī al-Fiqh al-Ja'fari (Vol. 4). Qom: Encyclopedia of Islamic Jurisprudence Institute [in Arabic].
 - 27) Majlesi, Mohammad Baqir (1403 AH/1982). Biḥār al-Anwār (Vol. 101). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [in Arabic].
 - 28) Majlesi, Mohammad Baqir (1404 AH/1983). Mir'āt al-'Uqūl (Vol. 21). Qom: Dar al-Kotob al-Eslamiyeh [in Arabic].
 - 29) Makarim Shirazi, Naser (1375 SH/1996). Tafsīr-e Namūnah (Vol. 17) [Exemplary Exegesis]. Qom: Dar al-Kotob al-Eslamiyeh [in Persian].
 - 30) Makarim Shirazi, Naser (1385 SH/2006). Dā'irat al-Ma'ārif-e Fiqh-e Muqāran (Vol. 2) [Encyclopedia of Comparative Jurisprudence]. Qom: Imam Ali ibn Abi Talib (A.S.) School [in Persian].
 - 31) Makarim Shirazi, Naser (1424 AH/2003). Kitāb al-Nikāḥ (Vols. 1 & 6). Qom: Imam Ali ibn Abi Talib (A.S.) School [in Arabic].
 - 32) Moghaddas Ardabili, Ahmad ibn Mohammad (n.d.). Zubdat al-Bayān fī Ahkām al-Qur'ān. Qom: Maktabat al-Mortazaviyah [in Arabic].
 - 33) Mousavi Khoei, Abolqasem (1394 SH/2015). Minhāj al-Şāliḥīn (Vol. 2). Qom: Madinat al-Ilm [in Arabic].
 - 34) Mousavi Khomeini, Seyyed Ruhollah (1379 SH/2000). Taḥrīr al-Wasīlah (Vol. 2). Tehran: The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works [in Arabic].
 - 35) Mousavi Rouzati, Ahmad (1432 AH/2011). Ijmā'āt al-Fuqahā al-Mutaqaddimīn (Vol. 3). Beirut: Al-Alami Institute [in Arabic].
 - 36) Mughrabi, Numan ibn Mohammad (n.d.). Da'ā'im al-Islām (Vol. 2). Qom: Al al-Bayt (A.S.) Institute [in Arabic].
 - 37) Najafi, Mohammad Hasan (1432 AH/2011). Jawāhir al-Kalām (Vols. 17, 30, 31, 32 & 33). Tehran: Al-Maktabah al-Eslamiyeh [in Arabic].
 - 38) Qomi, Ali ibn Ibrahim (1363 SH/1984). Tafsīr al-Qummī (Vol. 2). Qom: Dar al-Kitab [in Arabic].
 - 39) Raghib Isfahani, Husayn ibn Mohammad ibn Mufaddal (1412 AH/1991). al-Mufradāt fī Gharīb al-Qur'ān (Vol. 1). Beirut: Dar al-Ma'rifah [in Arabic].
 - 40) Sadouq, Mohammad ibn Ali (1413 AH/1992). Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh (Vol. 3). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
 - 41) Shobairi Zanjani, Musa (1402 AH/1982). Kitāb Nikāḥ. Qom: Imam Mohammad Baqir (A.S.) Jurisprudence Center [in Arabic].
 - 42) Subhani, Jafar (1414 AH/1993). Niẓām al-Nikāḥ fī al-Sharī'ah al-Islāmīyah al-Gharrah' (Vol. 2). Qom: Imam Sadiq (A.S.) Institute [in Arabic].

- 43) Tabatabaei, Mohammad Hossein (1383 SH/2004). al-Mizān fi Tafsīr al-Qur'ān (Vols. 2 & 16). Qom: Society of Seminary Teachers of Qom [in Arabic].
- 44) Torahi, Fakhr al-Din (1416 AH/1995). Majma' al-Baḥrayn (Vol. 2). Qom: Mortazavi [in Arabic].
- 45) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1387 AH/1967). al-Mabsūṭ fi Fiqh al-Imāmiyah (Vol. 4). Tehran: Al-Maktabah al-Mortazaviyah [in Arabic].
- 46) Tusi, Mohammad ibn Hasan (1418 AH/1997). Tahdhīb al-Aḥkām (Vols. 7 & 8). Tehran: Dar al-Kotob al-Eslamiyeh [in Arabic].
- 47) Wasiti Zabidi, Mohammad Murtada (1414 AH/1993). Tāj al-'Arūs min Jawāhir al-Qāmūs (Vol. 17). Beirut: Dar al-Fikr Printing and Publishing [in Arabic].

